



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: معانی حرفیه - مسلک سوم - نظریه امام (ره)

سال: چهارم

تاریخ: ۲۹ بهمن ۱۳۹۱

مصادف با: ۶ ربیع الثانی ۱۴۳۴

جلسه: ۷۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در تشریح نظریه امام (ره) بود، عرض کردیم ایشان مقدماً وجودات امکانیه را به سه قسم تقسیم کردند، اقسامی که در خارج محقق هستند لکن نحوه تحقق آنها متفاوت است، بعضی در وجود استقلال دارند و همچنین در ذهن و بعضی در وجود استقلال ندارند اما در ذهن استقلال دارند، قسم سوم که محل بحث ماست وجوداتی هستند که نه در ذهن و نه در خارج استقلال ندارند و این همان وجود رابط است. وجود رابط در خارج مندک در طرفین است و یک وجود اندکاکمی است و قابل اشاره حسی نیست، وقتی هم به ذهن می آید قابل تصور استقلالی نیست، این وجود غیر مستقل در واقع ربط و نسبت تکوینی بین وجودات جواهر و اعراض ایجاد می کند یعنی ارتباط جواهر و اعراض در عالم عین به وسیله همین حقیقت و وجودی است که با اینکه موجود است اما مستقل نیست. در عالم ذهن هم همین گونه است، امام (ره) فرمود در عالم ذهن هم بعضی مفاهیم استقلال دارند اما این مفاهیم مستقله تنها با نسب و اضافات ذهنیه به هم مرتبط می شوند، اگر این ربطهای ذهنی نباشد مفاهیم اسمی ذهنی مستقل هم با هم هیچ ارتباطی ندارند. آنچه ذکر شد محصل فرمایش امام (ره) بود یعنی ابتدائاً عالم عین را تشریح فرمود، عالم عین یعنی هم عالم خارج و هم عالم ذهن با قطع نظر از وضع و دلالت و استعمال، در عالم خارج ربط و نسبت، تکوینی است و در عالم ذهن ربط و نسبت، ذهنی است و این با قطع نظر از بودن لفظ و استعمال است بلکه به عنوان تشریح واقعیات این عالم است. پس بالاخره ما یک وجود رابط در عالم خارج داریم که رابط بین جواهر و اعراض در عالم خارج است و یک رابط هم در ذهن داریم که آن هم ربط حقیقی بین مفاهیم مستقله است، اگر ربط ذهنی بین مفاهیمی که ما درباره آن فکر می کنیم نبود اصلاً هیچ علمی شکل نمی گرفت چون یک پایه و رکن مهم علم همین ربطهای ذهنی است که در ذهن بین مفاهیم ایجاد می شود.

ادامه کلام امام (ره):

تا اینجا تشریح واقعیت عالم بود، با قطع نظر از وضع و دلالت و استعمال، حال سراغ مسئله وضع و دلالت می آییم یعنی متکلم گاهی می خواهد از ربطهای موجود در عالم خارج حکایت کند و گاهی هم می خواهد از ربطهای موجود در ذهن حکایت کند چون در این مقدمه نتیجه گرفتیم که ما هم ربط خارجی داریم و هم ربط ذهنی، تارة متکلم می خواهد از ارتباط بین اعراض و جواهر در خارج حکایت کند و گاهی هم می خواهد از ربطی که در ذهن، بین مفاهیم است حکایت کند. در

این صورت برای حکایت از آن ربط‌ها نمی‌تواند از الفاظی مثل ابتداء و انتهاء استفاده کند بلکه باید از حروف و هیئات استفاده کند، معانی حرفیه در واقع آن ربطی است که بین این مفاهیم وجود دارد. حروف هم برای حکایت از ربط خارجی یا ربط ذهنی است و اگر معانی حرفیه و محکیات آنها نباشند جواهر و اعراض نه در خارج مرتبط می‌شوند و نه در ذهن یعنی صور معقوله حاکیه از خارج در ذهن هم مرتبط نمی‌شود، اگر حرف نباشد کلمات با هم ارتباط پیدا نمی‌کنند و اصلاً جمله‌ای شکل نمی‌گیرد، واضع در واقع حروف را برای حکایت از این ربط‌ها وضع کرده است، اینکه گفته می‌شود ربط به واسطه حروف حاصل می‌شود معنایش این نیست که حروف برای ایجاد روابط وضع شده‌اند بلکه حصول ربط به خاطر این است که حروف برای حکایت از معانی خاصه‌ای وضع شده‌اند که مندرک در طرفین است، توضیح فرمایش امام (ره) نیاز به تمثیل دارد و ما کلام ایشان را در قالب مثال پیاده می‌کنیم ولی قبل از اینکه مثال را عرض کنیم لازم است به این نکته اشاره کنیم که امام (ره) با توجه به مقدمه‌ای که ذکر شد معانی حرفیه را همان ربط می‌دانند لکن حکایت ربط در حروفی مثل من، الی و علی و امثال آن می‌باشد اما در قسم دیگر حروف مثل حرف نداء، تمنی، ترجی و استفهام، شأن آن حروف، حکایت نیست چون واقعیتی وراء این استعمال نبوده تا با این استعمال بخواهند از آن واقعیت حکایت کنند بلکه این حروف مثل واو قسم در «والله»، حرف یاء در «یا علی» و ان در «ان زیداً قائم» ایجاد یک معنی می‌کنند و کاری به ارتباط بین دو طرف ندارد چون آن ارتباط در جمله «ان زیداً قائم» به وسیله هیأت جمله بیان شده مثلاً هیأت جمله «زید قائم» حاکی از وجود ربط بین قیام و زید است و تأکید چیزی نیست که واقعیت داشته باشد و ان بخواهد از آن حکایت کند از نظر واقعیت فرقی بین «زید قائم» و «ان زیداً قائم» نیست بلکه فرق صرفاً در تأکیدی است که به وسیله ان در وعاء خودش ایجاد شده، لذا این حروف حاکی از ربط بین مفاهیم نیستند بلکه این حروف ایجاد می‌کنند و مثلاً ان معنای تأکید را در وعاء مناسب با خودش ایجاد می‌کند چون تأکید را نمی‌توان در خارج ایجاد کرد. پس این حروف برای حکایت ربط نیستند بلکه برای ایجاد معنای خود هستند.

تا اینجا گفته شد امام (ره) وجودات را تقسیم کرده و آن را در عالم ذهن و خارج تشریح کردند و فرمودند معانی حرفیه دو قسم است که یک قسم برای حکایت ربط بین جواهر و اعراض در خارج یا در ذهن است، یک قسم هم برای ایجاد یک معنی در وعاء مناسب با خودش می‌باشد.

از مجموع فرمایشات امام (ره) بدست می‌آید که ایشان تنها دلیلی که برای ادعای خود فرموده‌اند تبادر است و غیر از تبادر دلیل دیگری ذکر نکرده‌اند. اساس فرمایش امام (ره) از محقق اصفهانی است و تنها فرق کلام ایشان با محقق اصفهانی این است که ایشان به نحو مطلق حروف را برای انحاء نسب و روابط دانست لکن امام (ره) یک قسم از حروف را برای حصول ربط نمی‌داند و می‌گوید ایجاد می‌کنند، البته یک نکته هم باید توجه شود و آن اینکه ما در تبیین کلام محقق اصفهانی گفتیم ایشان می‌گویند معانی حرفیه همان نسب و روابط ذهنیه هستند. اگر نظر محقق اصفهانی این باشد، از این جهت هم فرق دیگری با نظر امام (ره) دارد.

ذکر مثال:

در مثال «سرت من البصرة الى الكوفة»، هفت واقعیت داریم که چهار واقعیت، حقیقت و واقعیت مستقل دارند که عبارتند از: ۱- فاعل (حرکت کننده) ۲- سیر (حرکت) که از عوارض فاعل و از افعال اوست و این هم یک واقعیتی مستقل است ۳- بصره ۴- کوفه. این چهار واقعیت مستقل هستند که سه تا از این واقعیات، جوهرند؛ یکی بصره، دیگری کوفه و سومی هم فاعل، اما سیر عرض است لکن این سیر، مطلق نیست بلکه وجودی است که برای تحقق در خارج محتاج موضوع است لذا این سیر از سه جهت یک وجود اندکاکمی دارد؛ یکی سیر مرتبط با فاعل که از او صادر شده، دوم شروع این سیر از بصره و سوم انتهای این سیر به کوفه که وجود این سه مستقل نیست بلکه یک وجود مندک در طرفین است پس منظور از سیر، مطلق سیر نیست بلکه منظور سیر من فاعل، شروع سیر از بصره و انتهای سیر به کوفه می باشد لذا این سه واقعیت استقلال در وجود ندارند، پس هفت واقعیت در این مثال متصور است که چهار تا از این واقعیات، وجود استقلالی دارند ولی سه واقعیت باقی مانده وجود اندکاکمی دارند و در وجود خود وابسته به طرفین هستند و وجود استقلالی ندارند.

به خاطر سعه‌ای که در ذهن است واقعیت‌های خارجی به دو نحوه می‌توانند در عالم ذهن نقش ببندد؛ تارة عین خارج در آن نقش می‌بندد یعنی همه آن هفت واقعیت با همان خصوصیات در ذهن تصویر می‌شود یعنی چهار واقعیت فاعل، بصره، کوفه و سیر به نحو استقلالی در ذهن تصویر می‌شوند و سه واقعیت دیگر یعنی ربط سیر به فاعل، ربط سیر به بصره و ربط سیر به کوفه هم به نحو اندکاکمی در ذهن تصویر می‌شوند. گاهی هم این هفت واقعیت که چهار تا از این واقعیات استقلالی و سه تا اندکاکمی بود به نحو مستقل در ذهن لحاظ می‌شود یعنی ذهن هفت مفهوم جدا از هم را تصور می‌کند و اصلاً هیچ ارتباطی بین آنها ایجاد نمی‌کند، البته تصور این هفت واقعیت به نحو جدای از هم تصرفی را از جانب ذهن می‌طلبد به اینکه کوفه، بصره، فاعل، سیر، مفهوم ابتداء و مفهوم انتهای را تصور کند که هیچ ارتباطی بین این مفاهیم نباشد. پس ذهن می‌تواند گاهی واقعیات را همان گونه که در خارج است تصور کند یعنی در مثال مذکور چهار واقعیت را به طور مستقل و سه واقعیت دیگر را به نحو اندکاکمی در طرفین تصور کند همان گونه که در خارج این گونه بوده‌اند و گاهی هم اصلاً ارتباطی بین این واقعیات برقرار نمی‌کند و هفت مفهوم مستقل جداگانه را لحاظ می‌کند. حال اگر ذهن، این واقعیات را مستقل لحاظ کند مفهوم اسمی می‌باشند. پس چهار مفهوم فاعل، بصره، کوفه و سیر را به صورت استقلالی و سه واقعیت دیگر یعنی ربط سیر به بصره یعنی ابتدائیت بصره و ربط سیر به کوفه یعنی انتهائیت کوفه را به صورت مندک در طرفین لحاظ می‌کند که این معنای حرفی می‌باشد. بر این اساس تصویر معانی مرتبطه و وجودات ربطی و اندکاکمی، معنای حرفی می‌باشد و اگر همین معانی را به طور مستقل لحاظ کند یعنی این سه وجود را یعنی سیر فاعل، ابتداء و انتهای را به طور مستقل لحاظ کند در این صورت مفهوم اسمی خواهند بود، پس در واقع معنای حرفی همان ربط بین مفاهیم مستقل است.

حال در مقام حکایت، واضع الفاظی را وضع می‌کند که این الفاظ از معانی ربطیه حکایت می‌کنند، اگر گفته شود: «من»، استعمال این حرف برای این است که وجود ارتباطی ذهن ما را به مخاطب بفهماند، حال تارة آن ربط‌های ذهنی با واقع

مطابقت و گاهی مطابق با واقع نیستند، بالاخره حروفی مثل من، الی، فی، علی و امثال آن برای حکایت از آن ربط‌های موجود در ذهن یا موجود در خارج وضع شده‌اند.

مسئله مهم این است که باید معلوم کنیم بالاخره نظر امام (ره) حکایت این حروف از ربط‌های ذهنی است یا حکایت این حروف مطلقاً اعم از ربط‌های ذهنی و خارجی است؟ که هنوز این بحث ادامه دارد و به این مسئله هم خواهیم پرداخت. پس ملاحظه کردید که در مثال «سرت من البصرة الى الكوفة» به حسب واقع، هفت واقعیت وجود دارد که سه واقعیت از این واقعیات هفت‌گانه وجود رابط هستند و چهار تا وجود رابط نیستند و از این چهار تا سه واقعیت وجود جوهری دارند، یکی وجود عرضی دارد که همان وجود رابطی یا محمولی است، پس در عالم خارج سه وجود جوهری و یک وجود رابطی یا محمولی و سه وجود رابط داریم، در عالم ذهن هم همین هفت واقعیت تصویر می‌شود که چهار تا از این مفاهیم، مستقل‌اند چون جوهر و عرض هر دو در ذهن استقلال در مفهوم دارند ولو عرض در خارج محتاج موضوع است و استقلال ندارد ولی وابسته به طرفین نیست و سه وجود رابط هم در ذهن تصویر می‌شوند که این سه تا وجود رابط متصور در ذهن، همان معنای حرفی است، وجود رابط در خارج هم مثل معنای حرفی است اما می‌خواهیم ببینیم حروف برای چه چیزی وضع شده‌اند؟ در مثالی که ذکر آن گذشت حرف «من» برای ابتدائی (ربطی) که یک طرف آن فاعل و طرف دیگر آن بصره است وضع شده، حرف «الی» هم برای انتهایی (ربطی) که یک طرف آن فاعل و طرف دیگر آن کوفه است وضع شده است. پس حروف وضع شده‌اند برای ربط اما سؤال این است که طبق نظر امام (ره) موضوع‌له حروف ربط ذهنی است یا ربط خارجی؟ یعنی آیا حروفی مثل من، الی، فی، علی و امثال آن برای حکایت از ربط‌های ذهنی وضع شده‌اند یا برای حکایت از ربط‌های خارجی؟ که این را باید در ادامه بحث مورد بررسی قرار دهیم.

در قسم دوم حروف یعنی حروفی مثل حروف نداء، ترجی، تمنی، استفهام و امثال آن هم عرض کردیم که این حروف برای ایجاد معنای خودشان در وعاء مناسب وضع شده‌اند؛ مثلاً حرف انّ برای ایجاد تأکید وضع شده است و حکایت در مورد این حروف معنی ندارد چون چیزی نیست که این حروف بخواهند از آن حکایت کنند.^۱

بحث جلسه آینده: ادامه نظریه امام (ره) و بررسی آن بحث جلسه آینده خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. تنقیح الاصول، ج ۱، ص ۳۸ و ۳۹؛ تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۳۵-۳۲؛ جواهر الاصول، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ منهاج الوصول، ج ۱، ص ۷۲-۶۸.